

به نام خدا

برای تو

فاطمه سیفی

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۰

سرشناسه: سیفی، فاطمه، ۱۳۷۴-
عنوان و نام پدیدآور: برای تو/فاطمه سیفی.
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۷۳ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۰۱-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: شعر فارسی-- قرن ۱۴
۲۰th century -- Persian poetry
رده بندی کنگره: PIR۸۳۴۸
رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۷۱۲۶۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

نام کتاب: برای تو
نویسنده: فاطمه سیفی
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰
چاپ: زبرجد
قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی کتاب رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۰۱-۲

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



مقدمه

عزیزکم، ماه من، شب بوی من،

شکفته از درون من،

فردا و شب نگاه من ...

باران ۱۴ ابانم ...

تکرار روز روزهایم ...

سکوت، امید من ..

شادی اشک های من ...

بوی باران من

هونام من ...

فهرست اشعار

۲۲	سرورم	۶	دنیای عجیبست
۲۳	شبرو	۷	داردمی آید
۲۴	هیچ شده ام	۸	مهمان پاییز
۲۵	نگاهی شاید سپاسی	۹	کم کم
۲۶	چرا سقف خانه مان آبی نیست ...	۱۰	نگفته مانده
۲۷	مرا با خود نمی برند	۱۱	باید به خانه ام برگردم
۲۸	شاپرکی	۱۲	شب بویم
۲۹	گناه	۱۳	نور
۳۰	در من	۱۴	من چقدر
۳۲	عطر بعد از باران	۱۵	کاغذم کو
۳۴	فردا	۱۶	ترس ...
۳۵	دعوت شده ام	۱۸	انگار
۳۶	در آن سال ها	۱۹	آسمان شب
۳۸	حرف ها	۲۰	سحر
۳۹	تو برایم	۲۱	تورا ترک نمیکنم

۵۹ نه تو	۴۰ از من رفته ام
۶۰ نمی نویسم	۴۱ به عطر تو میمانند
۶۱ در من بمان	۴۲ در من بمان
۶۲ تو را شعر میکنم	۴۳ به من بگو
۶۳ دلخوشم	۴۴ به خود برگشته ام
۶۴ دی ماه	۴۵ تمام شده ای
۶۵ فراموش	۴۶ به تو برگشته ام
۶۶ پری	۴۷ در دوباره ها
۶۷ نارنجی	۴۸ نام تو
۶۸ غمی مانده	۴۹ نگاهم کن
۶۹ درد	۵۰ غریبه
۷۰ تو را دیر رسیده ام	۵۱ رنگ بودنت
۷۱ شروعی نیست	۵۲ این انتظارم
۷۲ نمیدانم	۵۴ از اشک
		۵۵ سبز
		۵۷ را
		۵۸ برای تو

دنیای عجیبست

دنیای عجیبی ست
نمیدانم دیگر چگونه ست
دنیای دردناک شاید هولناک...
افکار گاهی آرزوها....
فردا و شاید دیروزها....
خواب بیداریها ...
باید گریخت ...
باید پیوسته دور شداز احساسها
از دردها

دارد می آید

دارد می آید

گفته اند راهی شده

شاید

دو صبح دیگر در خانه هایمان مهمان شده ...

چنارها جشن گرفته اند ...

هرچه برگ داشته اند در راهش ریخته اند ...

من اما باید به آمل برگردم ... باید به شهرم هم برگردم ...

تکه ای از من جا مانده در آن هواها .. در مهر آن سالها ...

مهمان پاییز

من امسال حس غریبی دارم
از آمدنش .. از این برگ ریزان زیر پاهایش ..
من انگار مهمان ناخوانده پاییز در اولین ثانیه های مهرم
می رقصند برگ ها ...
بروم گردگیری ... بروم خانه ام ... عید من می آید

کم کم

کم کم
کم میشوم از خود ... از آینه
از عکس ها .. از فردا و امروز ..
کاسته می شود محو می شود
آن همه رنگ نقش از برای دیگری ...
و بی رنگی برای خویش
بی درنگ جایش را می گیرد...
تمام می شود شعری
و در انتظار آغازی دیگر ماه ها طی می شود...
کم می شود ربع به ربع ...
کم کم پیر می شود...
سپید .. شاید پاک تر می شود...
کم کم شب می شود...
یک دمی صبح می شود...

نگفته مانده

نگفته مانده....

اجباری مانده در این ماندن ..

نگفته مانده

عاشقانه هایم به تو

ترس و ترس

آخرین جای دلم مانده

کمی خیال

کمی رفتن ...

کمی دیدنت ... بوئیدنت ...

اینها همه آرزو در دل و جانم مانده ...

به سی میرسم...به هر چه از گذشته های دور برایم خاطره مانده

باید به خانه‌ام برگردم

باید به خانه‌ام برگردم
چنارم بی آب مانده
آفتاب این همه سال خشکش کرده
باید برگردم و آتش دهم
باید به خانه‌ام برگردم
چراغ هایش روشن مانده ...
درب حیاطش باز مانده
در پشت بامش آن میوه‌های کاج تنها مانده...
خاطراتم را نگو ..
تک تک لحظه‌هایم در آنجا جا مانده ..
باید به خانه‌ام برگردم
به هر آن چه که باقی مانده

شب بوییم

شب بوییم

عزیز کم ، ماه من ، شب بوی من ،

شکفته از درون من ،

فردا و شب نگاه من ...

باران ۱۴ ابانم ...

تکرار روز روزهایم ...

سکوت ، امید من ..

شادی اشک های من ...

بوی باران من

نور

نور نور آسمان باشد کافیت...

جز آن هر چه باشد خالی ست ...

تا کجا باران که بس باشد هر چه خشک سالیست ...

تا کجا رفتن که تمام شود هر چه غریبگیست ...

چقدر ایمان که پاک شود رنگ هر ابهام

چقدر عشق که خالی شود هوس های بی هنگام ...

چقدر فریاد که سکوت شود حرف هایم ...

چقدر گفتن که خالی شود درد هایم ...

چقدر پرسش که حل شود معما هایم

چقدر درنگ که تمام شود این صبر هایم

من چقدر

من چقدر غمگینم ...

از چه نمی دانم ...

من چقدر دلگیرم ...

از که نمی دانم ..

من چقدر دلتنگم ...

برای ... نمی دانم...

من چقدر لیریزم ..

از کجا نمی دانم...

من از آن زن چه میدانم ...

من از آن دو سال چه میدانم ...

من هر چه را هم که میدانم

گاه نمی دانم

کاغذم کو

کاغذم کو ... قلمم کو ...

شمع ... شب‌ها ... آن خاطره‌ها ..

آن اسرار ... آن آرزوها ...

شعرهایم کو ... نامه‌ها ...

موها ... اندکی یادگاری‌ها ...

آن من

در این دنیا کو ...

آن تن کو

آن صدا کو ...

آن فریاد .. آن بال پرها ...

آن‌ها کو ...

کو آن کدورت‌ها ...

آن ادعاها .. آن رفتن‌ها ...

ترس ...

راه گریزت را ببند ... راه رسیدن را ببند ...

ترس

در من بیا و مرا از من ببر

مرا در خود ببر

مرا از ده هزار شب انتظار آمدنت

ببر ...

مرا به شب بودنت ببر ...

بعدها را به فراموشی بسپار

در لحظه‌ای با من بمان ...

ترس ما را رسیدنی نیست ...

ما را هیچ جز نگاهی نیست ...

پای من در آب است ...

برای من روی زمین جا نیست ...

غرق میشوی نزدیک ترم شوی
اما ... نترس ... بیایی حتی من پای آمدن ندارم ..

انگار

انگار پاییز شده و بارانی نیامده ...
انگار بهمن شده و قطره‌ای برف نیامده ...
انگار سحر آمده
و خوابی بر چشمانم نیامده ...
انگار اشک‌ها آمده و هیچ گلایه‌ای نیامده ...
انگار پیری آمده و اصلاً جوانی نیامده ...
انگار مهر آمده و اصلاً صبح درسی نیامده ...
انگار حسرت آمده و اصلاً درنگی نیامده ...
انگار مردی آمده اما باران نیامده ...
انگار در من طوفانی آمده
و اصلاً بهاری نیامده ...
انگار آرزوها انگار کودک‌کی آمده
انگار فردایی آمده که دیروز نیامده ..
انگار صبحی آمده که هرگز نیامده

آسمان شب

آسمان شب چه رازگونه عجیب است

ستاره هایش هم شب هایش...

درخشش ماه نیمه و ابر هایش...

به خیال و دوست داشتن کسی می ماند

که نمی شود او را دوست داشت...

روز و حقیقت هایش

برق آفتاب گرمایش

آن همه طوفان و ترس هایش

شتابان شب را می برد...

آرزوها را و هر آنچه را که فقط در آن سیاهی می شود داشت...

شب حقیقتی ست ... آرزو و خیالی ست

که فقط در آن تاریکی میشود همه اش را داشت...